

جهانگیر کرمی، تحولات سیاست خارجی روسیه، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی)، ۱۳۸۴، ۲۳۵ صفحه.

با وجود اهمیتی که روسیه و سیاست خارجی این کشور برای جمهوری اسلامی ایران دارد، متأسفانه طی پانزده سال اخیر (از زمان فروپاشی شوروی)، به سیاست خارجی این کشور پرداخته نشده و تنها در سال ۱۳۸۴ است که شاهد تألیف و ترجمه دو اثر در این زمینه هستیم.

کتاب «تحولات سیاست خارجی روسیه» به دنبال پاسخ به این پرسش است که «چرا طی پانزده سال اخیر، سیاست خارجی مسکو نتوانسته است به روابط باثباتی با کشورهای دیگر و بویژه جهان غرب برسد؟» در واقع، خصلت دگرگون شدن مداوم رفتارهای مسکو در قبال آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو و نوسان میان دو وضعیت «تهدید» و «اتحاد»، مسئله و دغدغه اصلی کتاب برای درک چرایی آن موضوع است.

برای پاسخ به این مسئله، نگارنده نخست به یک بررسی نظری در مورد تحول مطالعات سیاست خارجی پرداخته و در بخش نخست، سه مرحله اصلی مطالعه سیاست خارجی را در قالب سه نگرش کلان تبیینی<sup>۱</sup> (خردگرا و اثباتی)، تأسیسی<sup>۲</sup> و تکوینی<sup>۳</sup> مطرح نموده است.

1. Explanatoinist  
3. Constructivist

2. Constitutive

در نگرش تبیینی (خردگرا و اثباتی) که مجموع نظریه‌های واقع‌گرا، نو واقع‌گرا، لیبرال، نهادگرا و مکتب تحلیل سیاست خارجی را در بر می‌گیرد، روابط بین‌الملل و سیاست خارجی به خاطر توجه به ساختارهای مادی و نیز برخورد اثباتی با ساختارهای معنایی، و مفروض پنداشتن هویت دولت و در نظر گرفتن آن به عنوان امری ثابت، اهمیتی برای نحوه شکل‌گیری هویت قائل نبوده و همه دولت‌ها را بازیگرانی همانند هم می‌دانند. از این نگاه، تفاوت دولت‌ها صرفاً در مسایلی چون قدرت، ژئوپلیتیک و نوع حکومت است و از این رو، همه آنها دارای منافع مشابه (بقا، رفاه و ..) و رفتارهایی همسان (خودیاری، اتحاد و ..) هستند. در مقابل، نگرش‌های تأسیسی، هویت دولت را امری ساختگی و مصنوعی و صرفاً در مقابل دیگران و وابسته به «دیگر» می‌دانند و آن را تا حد یک گفتمان شکل گرفته بر بستر قدرت تقلیل داده و قائل به هیچ هویت ثابتی نیستند. از این نگاه، هویت‌هایی که بر بستر گفتمان‌های سیال سیاسی شکل می‌گیرند، از مرزهایی لرزان برخوردار بوده و منافع آنها نیز کاملاً ناپایدار و رفتارهایشان بسیار متغیر است. در واقع، در هر دو نگرش فوق، مفهوم هویت به عنوان امری فاقد ارزش نظری برای نظریه‌پردازی سیاست خارجی، به نوعی کنار گذاشته می‌شود.

اما در نگرش تکوینی که دغدغه اصلی‌اش نحوه شکل‌گیری و ساخته شدن هویت دولت بر بنیان ساختارهای مادی و معنایی و در جریان تعاملات اجتماعی است، هویت را دارای ابعاد کاملاً پایدار (هویت حقوقی و مادی) و نسبتاً پایدار و در عین حال دگرگون شونده (هویت نوعی، جمعی و نقشی) می‌داند. از نظر تکوین‌گرایی اجتماعی، «هویت نوعی» به شکل واحد سیاسی (امپراتوری، دولت - ملت قومی یا مدنی و مرحله دولت‌سازی آن)، «هویت جمعی» به جایگاه و موقعیت دولت نسبت به سایر بازیگران و به ویژه بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، و «هویت نقشی» به رسالت و مأموریتی که برای خود در ارتباط با ملت خود و سایر ملت‌ها و دولت‌ها قائل است، اشاره دارد و اینها هستند که بر تعریف هر واحد سیاسی از منافع ملی خود و اتخاذ استراتژی لازم برای پیگیری آنها در محیط خارجی بیشترین تأثیر را دارند. هر تغییری در ساختارهای مادی و معنایی و تعامل دولت با محیط خود، ممکن است منجر به تغییراتی در یکی از ابعاد هویتی شده و تعریف جدیدی از منافع ملی را ارائه کند، و یا ممکن است شدت تغییرات به گونه‌ای باشد که یک

واحد سیاسی نتواند به تصویر روشنی از شکل خود، نسبت خود با دیگران و نقشی که باید بازی کند، برسد و در نتیجه، دچار «بحران هویت شده» و با فقدان تعریف از منافع ملی در شرایط جدید، رفتارهایی سردرگم پیدا کند.

سخن اصلی این بخش را چنین می‌توان خلاصه کرد که، چگونگی شکل‌گیری هویت دولت و تعریف هر دولت از خود را به عنوان امری مغفول در نظریه‌پردازی سیاست خارجی، به عنوان عاملی برای فهم بهتر رفتارهای خارجی دولت‌ها باید وارد کار کرد و این به ویژه برای شرایط بحرانی و در دوره تحولات اساسی برای ما بسیار گره‌گشا است. تفاوت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با ایران پیش از انقلاب به ویژه در مورد اسرائیل، تفاوت سیاست خارجی اتحاد شوروی و روسیه جدید، و نیز تفاوت سیاست خارجی ترکیه در دوره لائیک‌ها و اسلام‌گرایان را می‌توان از این منظر بهتر فهمید.

بخش دوم با عنوان «شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه» به این موضوع پرداخته است که سیاست خارجی هر کشوری معمولاً در تداوم سیاست داخلی و در تعامل با سیاست خارجی سایر دولت‌ها و عوامل محیطی دیگر است، و از این رو برای مطالعه سیاست خارجی کشورها به مهم‌ترین عوامل داخلی و خارجی تأثیرگذار پرداخته می‌شود. در مورد سیاست خارجی روسیه نیز کوشش شده است تا نخست به بررسی عوامل داخلی نظیر نخبگان، ساختارهای دولتی، عوامل اجتماعی و گفتمان‌های سیاسی حاکم پرداخته و سپس تأثیر ساختار نظام جهانی و هنجارها و نهادهای بین‌المللی مورد بحث قرار گیرد.

در واقع، مطالب این بخش بر اساس نگرش تبیینی (توجه به عواملی نظیر قدرت، منافع ملی، ساختار نظام بین‌المللی و واقعیت‌های داخلی و خارجی که مورد توجه نظریه‌های واقع‌گرا، ساختارگرا، لیبرال و نهادگرا هستند) و نگرش تأسیسی (توجه به گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی کشور و چارچوب‌های فکری کلان) تنظیم شده‌اند. نکته اصلی در این بخش آن است که همه این عوامل در شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه نقش دارند، اما برای تحلیل رفتارهای مسکو در برابر مسئله دیرپای غرب نمی‌توانند توضیحی مکفی به ما ارائه کنند و از این رو، ناگزیر باید به نگرش تکوینی متوسل شد.

بخش سوم به بررسی «تحول هویت دولت روسیه» اختصاص یافته و مدعی این نکته است که درک رفتارهای خارجی یک کشور، بدون فهم ژرفی از هویت آن دولت و تحولات آن در گذر زمان نسبت به آن موضوع، کمتر قابل دستیابی است. بویژه اگر در برابر یک موضوع اساسی و دیرپا (مانند روسیه در برابر غرب) قرار گیرد. از این رو، در اینجا تلاش شده است تا با مطالعه هویت دولت روسی در ابعاد مختلف (از زمان شکل‌گیری نخستین واحدهای سیاسی روسی تا پایان دوره تزارها و سپس دوره شوروی) وضعیت هویتی آن در دوره جدید - که از آن به عنوان «بحران هویت دولت روسی» یاد شده - و نهایتاً تأثیر این عامل بر رفتارهای خارجی دولت جدید مورد بحث قرار گیرد. این وضع هویتی در سه بُعد «هویت ملی»، «جایگاه و موقعیت بین‌المللی» و «نقش و مأموریت خارجی» به بحران هویتی میان «وضعیت‌های امپراتوری یا دولت ملی»، «ادغام در غرب یا اتحاد استراتژیک اوراسیایی» و «قدرت بزرگ جهانی یا منطقه‌ای» منجر شده است. در واقع، وانهادن ایدئولوژی، مأموریت‌ها، جایگاه و نقش پیشین - که میراثی روانشناختی به جا گذاشته و نمی‌توان یک شبه از آن گریخت - و ناتوانی در جایگزینی یک وضعیت مناسب و باثبات در دوره جدید، برای روسیه یک «بحران هویت» پدید آورده که حتی رجوع گاه به گاه به پیشینه تزاری، گسترش‌گرایی سرزمینی آن و نگرش جهانی شوروی، کمکی به شکل‌گیری و تثبیت یک هویت جدید نکرده است. این موضوع بیشترین تأثیر را برای تعریف و تبیین منافع ملی در پی داشته و بخاطر ابهام در مفهوم منافع ملی، رفتارهای خارجی را با مشکل مواجه نموده است.

در بخش چهارم «سیاست خارجی روسیه در قبال غرب» در سه مرحله اصلی یعنی «دوره همکاری و ادغام‌جویی»، «دوره رقابت و جنگ سرد جدید» و سرانجام «دوره همکاری در برابر تهدید مشترک» مورد بررسی قرار گرفته است.

در دوره ادغام‌گرایی، خوش‌بینی زیادی نسبت به همگرایی و همکاری با غرب و مشارکت استراتژیک با آن وجود داشت و مشارکت استراتژیک با غرب و عضویت و همکاری با نهادهای سیاسی - امنیتی غرب در اولویت اصلی قرار داشتند. در این زمان، با اولویت یافتن مسایل اقتصادی و تأکید بر امنیت مشترک، قدرت نظامی بی‌اهمیت شده و مفاهیمی چون صلح دموکراتیک و همبستگی جهانی جایگزین آن شده بود. در دکترین نظامی روسیه نیز غرب از فهرست تهدیدات خارج شده و برای نخستین بار روسیه خود را در حال جنگ با هیچ کشور و یا

اتحادیه‌ای نمی‌دید. از بودجه نیروهای نظامی کاسته شده و کاهش تعداد نیروهای مسلح در دستور کار قرار گرفته بود. در مواردی چون بحران بوسنی، روسها با اقدامات ناتو موافقت کرده و به قطعنامه تحریم صرب‌ها از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد رأی مثبت دادند و در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع نیز مداخله‌ای صورت نمی‌گرفت.

اما به تدریج این وضعیت تغییر یافت و بویژه طی سالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰، رقابت بدبینی و هراس جایگزین سیاست ادغام‌گرایانه پیشین گشت. با اولویت یافتن مسایل امنیتی و نظامی و تأکید بر امنیت خوداتکا، قدرت نظامی به عنوان یک ابزار معتبر در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت. مخالفت با تک‌قطبی شدن نظام بین‌المللی، اتحاد استراتژیک با کشورهای آسیایی، مخالفت با گسترش ناتو، تلاش برای حفظ همگرایی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع با روسیه، دور ساختن نفوذ غرب از آن مجموعه، و مداخله در بحرانهای این منطقه، از مهمترین ویژگی‌های سیاست خارجی روسیه در این دوره‌اند. با قراردادن غرب در لیست تهدیدات امنیتی، تصریح بر «ضربت نخست هسته‌ای» و کاهش «آستانه به کارگیری» آن جنگ‌افزار، بار دیگر فضای جنگ سرد احیا شد. و بالاخره اینکه، در دوران جدید، نه تنها از روند نزدیک شدن به غرب کاسته شد، بلکه با تأکید بر بازگشت به عظمت و اقتدار پیشین، برخی نمادهای شوروی مورد احترام قرار گرفت.

این وضعیت یک بار دیگر پس از ۱۱ سپتامبر دچار تحول شده و این بار روسیه به همکاری با غرب در مسایلی چون مبارزه با تروریسم بین‌المللی و جنگ در افغانستان پیوست. هرچند که بدنبال طرح محور به اصطلاح شرارت از طرف آمریکا و حمله به عراق، روابط روسیه و آمریکا تا حدودی تضعیف شد، اما روس‌ها به برخی کشورهای اروپایی چون فرانسه و آلمان نزدیک شدند.

در واپسین بخش کتاب به «تحلیل و نتیجه‌گیری» از مطالب پرداخته شده و این نکته مطرح می‌شود که هویت هر دولت، منافع ملی آن را شکل داده و بسته به تعریفی که هر دولتی از هویت، جایگاه و نقش خود دارد، رفتارهایی را برای حفظ و افزایش منافع خود انجام می‌دهد. از این رو، چنانچه هویت دولت‌ها دستخوش دگرگونی شود، مادامی که این دگرگونی به یک وضعیت باثبات ختم نشده است، تعریف منافع ملی نیز دچار مشکل شده و به سردرگمی سیاست‌ها و

رفتارها می‌انجامد. در واقع، هویت دولت امری رابطه‌ای است که به وسیله تعامل بازیگران با یکدیگر، از طریق مشارکت در معانی جمعی و از درون یک دنیای احتمالی بر ساخته، تکوین یافته و پدید می‌آید و یا تغییر می‌کند از این رو، تمام هویت‌ها مشروط وابسته به تعامل و جای گرفته در درون یک متن و بافت نهادی هستند و هویت دولت تا حدود زیادی در رابطه با پیشینه تاریخی و در پیوند با ملت‌ها و دولت‌های دیگر و نیز شرایط دگرگون شونده اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرد و تحول می‌یابد. هویت‌ها در حال گفتگو و مبادله با یکدیگرند و در زمان تغییرات اساسی بین‌المللی و بحرانهای جهانی این وضعیت تشدید می‌شود. تحول الگوهای سیستمی بین‌المللی، تغییر در مرزها و تحولات اقتصادی و سیاسی بنیادی در داخل نیز با ایجاد بحران برای هویت ملی، مجادله بر سر آن را دامن می‌زند. بر اساس این مفهوم، آنچه که توصیفی غنی و ژرف از رفتارهای تغییرپذیر و غیرمتداوم در عرصه روابط خارجی روسیه به دست می‌دهد، باید در «بحران هویت» دولت روسی در وضع کنونی جسته شود؛ بحرانی که به هویت ملی، جایگاه و موقعیت جمعی و نقش بین‌المللی آن در دولت پس از شوروی با وانهادن هویت نوعی، جمعی و کارکردی پیشین ایجاد شده است. سرگردانی میان امپراتوری و دولت ملی، اروپایی و غربی بودن یا اوراسیایی بودن، و یک قدرت بزرگ جهانی یا منطقه‌ای به ابهام و بی‌ثباتی بیشتر در تعریف منافع ملی و سرانجام رفتارهای ناهماهنگ با سیاست کلان و برخوردهای متناقض انجامیده است، و البته رفتارها و واکنش‌های تحقیرکننده غرب نیز بر دامنه آن بحران افزوده‌اند. در واقع، ناپایداری هویتی، نامعلومی اتحاد و تهدید، و دوست و دشمن در ارتباط با غرب، رفتار ناپایدار و عدم تداوم در سیاست خارجی را به دنبال داشته است. مجادله اساسی و بنیادین بر سر هویت، شکل‌گیری اجماع بر سر تعریف منافع ملی را با مشکل روبه‌رو ساخته و سازگاری درونی و پیوستگی ساختاری در فرآیند سیاست‌گذاری و الگوهای رفتاری بین‌المللی در مورد غرب را دچار معضل نموده و به تعبیر دوبربانسکی یک «سیاست گلیستی» مبتنی بر همکاری و رقابت توأمان را در برخی موارد در پی داشته است.

در انتهای کتاب، سند «تدبیر سیاست خارجی روسیه» مصوب ۲۸ ژوئن سال ۲۰۰۰ در ۲۲ صفحه منضم و منابع فارسی و لاتین نیز در ۱۵ صفحه آمده است.